

تأملی بر حقوق شهروندی در حکومت اسلامی (بازنگری فقهی حکم قتل مرتد به سبب تکرار ارتداد)

عبدالله باقری^۱، محمدصادق احمدی^۲، غلامحسین مسعود^۳

^۱دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
^۲آستاذیار، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، اصفهان، ایران

نویسنده مسئول: s.ahmadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۰۱ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳

چکیده

در باب مجازات مرتد ملی در صورت تکرار ارتداد، بین فقیهان امامیه اختلاف رخ داده است. مشهور فقیهان با استناد به اجماع و اصل احتیاط در دماء، قتل در مرتبه چهارم را ثابت دانسته. در مقابل دیدگاه مشهور، نگارندگان با استقصای در متون فقهی به چهار دیدگاه متفاوت از فقیهان دست یافت؛ لذا نوشتار حاضر در پژوهشی تحلیلی-انتقادی به طرح این پرسش پرداخته است که آیا مستند کافی برای حکم به اعدام کسی که در مرتبه دوم و یا سوم و یا چهارم (به نسبت اختلاف دیدگاهها)، جرم ارتداد را تکرار نموده، وجود دارد. با توجه به اینکه در قانون مجازات اسلامی، ارتداد به طور کلی جرم انگاری نشده و وفق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، در چنین مواردی باید به فقه اسلامی رجوع کرد، اهمیت پرداختن به مسأله بیش تر می شود، لذا پژوهش حاضر به نقد و تحلیل دیدگاه های موجود در مسأله پرداخته و با خدشه در ادله سایر اقوال، در نهایت قول به عدم قتل را برگزیده است.

کلیدواژه: آزادی بیان، مرتد ملی، تکرار ارتداد، قتل، عدم قتل

بیان مسئله

یکی از زیرمجموعه های حقوق شهروندی، حق آزادی اندیشه و بیان است، سیره عملی حضرت امیر (ع) در شیوه تعامل با خوارج خود گواه احترام ایشان به حق آزادی بیان است، خوارج تا جایی در اندیشه های کج فهمانه خود پیش رفتند که همه مردم را تکفیر می کردند و بسیار قابل توجه است که حتی آنگاه که خوارج دست به اسلحه بردند و تیغ شمشیر را بر سر مردم فرود آوردند، باز هم حضرت امیر (ع) قبل از شروع به جنگ، با آن ها سخن می گوید و آن ها را دعوت به بازگشت از افکارشان می نمایند، خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه مشحون از این گونه سخنان است که حضرت امیر (ع) سعی می نماید خوارج را به راه مستقیم هدایت نمایند، «اگر به گمان خود جز این را قبول نکنید که من اشتباه کردم و گمراه شدم، چرا همه امت محمد(ص) را به گمراهی من گمراه می دانید و به گناه من تکفیر می نمایید؟! شمشیرهایتان بر دوشتان قرار دارد، بر سالم و ناسالم فرود می آورید، و گناهکار و بی گناه را باهم مخلوط می کنید...»، علامه مجلسی می گوید، حضرت علی(ع) توبه خوارج را می پذیرفت با اینکه آنان از سرسخت ترین کفار و پلیدترین نشان بودند و آن حضرت(ع) از سابقه آنان که اصالتاً مسلمان یا کافر بودند، سوال نمی کردند و به ارتداد فطری یا ملی آن ها توجهی نداشتند(ولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۷) و زیباتر از آن سخنان، سخنانی است که حضرت امیر (ع) به نقل از حضرت رسول اکرم (ص) نقل می کنند که پیامبر رحمت اگر بر کسی حدی اجرا می کرد ولو وی جرم بزرگی مرتکب شده بود لیکن پیامبر هرگز اسم وی را از لیست مسلمانان حذف نمی کرد و سهم آنان را از بیت المال پرداخت می نمود، «... وَ أَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ لَمْ يَخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ...»... و حق خدا را نسبت به آنان اجرا می نمود، ولی سهم اسلامی آنان را از آنان منع نمی کرد، و نامشان را از دفتر مسلمانان حذف نمی نمود...». بنابراین سیره عملی حضرت امیر (ع) و پیامبر اکرم (ص) حاکی از آن است که حکومت اسلامی باید تا زمانی که منتقدان و حتی مخالفان دست به اسلحه نبرده اند با آن ها با رفق و مهربانی برخورد و پس از اقدام مسلحانه آن ها نیز در گام اول آن ها را به ترک اعمال خصمانه دعوت و در نهایت به عنوان آخرین ابزار، مقابله به مثل نماید. نکته دوم اینکه طبق دیدگاه برخی از پژوهشگران، اهداف حکومت اسلامی بر سه دسته اهداف «مقدمی»، «میانی» و «غایی»، قابل تقسیم بندی است که تعالی و کمال معنوی انسان را هدف غایی برشمرده و هدف میانی را شامل فراهم نمودن زمینه بهره مندی انسان ها از حق هدایت، حاکمیت توحید و برجیده شدن طاغوت، اجرای کامل احکام اسلامی، ایجاد محیط پاک و معنوی، اقامه شعائر اسلامی، تعلیم و تربیت بر اساس بینش الهی، تحقق و گسترش قسط و عدالت، برقراری مساوات، برابری و حمایت از

کرامت انسانی دانسته که از دیدگاه وی این اهداف در حکم حلقه واسط میان اهداف مقدماتی و هدف غایی (کمال و سعادت انسان) است؛ این پژوهشگر اهدافی را به عنوان مقدمات اولیه و اهداف ابتدایی حکومت اسلامی در نظر گرفته که این اهداف بیش تر شامل دفاع از جان، مال و آبروی افراد، تأمین نظم، امنیت، رفاه و آسایش شهروندان، حمایت از محرومان جامعه، تأمین و احیای آزادی‌های مشروع، حمایت از حریم خانواده و گسترش سلامت و بهداشت می باشد (شبان نیا، ۱۳۸۹، ص ۸). اکنون چنین سوالی مطرح می شود که آیا می توان همچون این دسته بندی اخیر تا زمانی که اهداف مقدماتی تأمین نشده سراغ اهداف میانی رفت؟ به عبارت دیگر می توان تا زمانی که به طور اصولی به تربیت و اصلاح شراب خواری که قاتل به عدم حرمت شرب آن است، بر نیامده، آیا سیستم قضایی می تواند به اعمال مجازات قتل به سبب تکرار این جرم بپردازد؟ البته این بدین معنی نیست که مجرمان تعقیب نشوند چرا که در زمره اهداف مقدماتی، حفظ نظم و امنیت و... نیز هست. نوشتار پیش رو با حفظ این دو دیدگاه به نقد و تحلیل دیدگاه فقیهانی می پردازد که قاتل به قتل مرتد در صورت تکرار ارتداد هستند، و در پی اعتبار سنجی چنین دیدگاهی از منظر ادله است؛ در راه نیل به این مقصود، ابتدا دیدگاه های مطرح در مسئله از میان منابع فقهی امامیه استخراج شده، ادله آن ها، مورد بررسی قرار گرفته و پس از ارزیابی تمامی دیدگاه ها و ادله موجود در مسأله، به بیان و تبیین قول مختار پرداخته شده است.

اقوال فقیهان

در منابع فقهی، در خصوص مجازات مرتد ملی در فرض تکرار ارتداد، ۴ نظریه وجود دارد:

دیدگاه نخست: قتل در مرتبه دوم تکرار ارتداد

برخی از فقیهان متقدم در این گروه قرار دارند، ایشان با عباراتی مشابه مطلب را این چنین بیان می کنند:

«فإن أسلم هذا المرتد ثم ارتد ثانية قتل علی رده» (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۱۱) «من غیر أن یستتاب» (ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۳۸۰؛ کیدری، ۱۴۱۶، ص ۴۶۵) این دست از فقیهان مستند قول خود را بیان ننموده اما برخی (شاهرودی، ج ۸، ص ۴۰۶) احتمال می دهند که مستند این قول روایت جابر از امام علی (ع) است که در آن آمده است: «أبو علی الأشعری، عن مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ، عَنْ جَابِرٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَيُّ أَمِيرٍ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بَرَجَلٍ مِنْ بَنِي تَغْلِبَةَ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، فَشَهِدُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَقُولُ هُوَ لِي الشُّهُودُ؟ قَالَ: صَدَقُوا، وَ أَنَا أَرْجِعُ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ كَذَّبْتَ الشُّهُودَ لَضَرَبْتُ عُقُقَكَ، وَ قَدْ قَبِلْتُ مِنْكَ وَ لَأَتَعُدَّ فَإِنَّكَ إِنْ رَجَعْتَ لَمْ أَقْبَلُ مِنْكَ رُجُوعاً بَعْدَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ص ۲۳۳) نقد: از جهت سندی فقیهان امامی به خاطر وجود «محمد بن سالم» در سند آن که مشترک است بین ثقه و غیر ثقه است و «عمرو بن شمر بن یزید» که فردی ضعیف و غیر قابل اعتماد است، قاتل به ضعف جدی سند این روایت هستند (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۲۶۱؛ لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۷۱۱). برخی از فقیهان نیز معتقدند در مورد روایات جابر باید توقف کرد چرا که بین مدح و ذم او اختلاف وجود دارد (حائری مازندرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۱۳) و وجه ترجیحی وجود ندارد آیت الله خوبی در این باره می نگارد: «به اکثر روایات جابر اعتنا نمی شود چرا که افراد ضعیف آن ها را روایت نموده اند» (خوبی، بی تا، ج ۴، ص ۳۴۵) تا جایی که گفته شده افرادی از ایشان نقل روایت کرده اند که «سخن چین»، «ضعیف» و «پرشان حال»، هستند و آنچه افراد ثقه از ایشان نقل نموده اند بسیار محدود است (خوبی، بی تا، ج ۴، ص ۳۴۵). لذا همانطور که از اظهار نظر فقیهان مشخص است، روایت به لحاظ سندی معتبر نیست، اما از جهت دلالتی، متن این روایت با نظر قطعی فقیهان منافات دارد زیرا ظاهر روایت نشان می دهد که فرد مرتد فطری است و می دانیم که توب مرتد فطری پذیرفته نیست و در هر صورت کشته می شود ولی در این جا توبه و بازگشت او به اسلام، پذیرفته و او رها شده است لذا لازم است روایت، حمل بر مرتد ملی شود، در حالی که در روایت، نشانه ای بر آن وجود ندارد. در ثانی ثبوت قتل مترتب بر تکذیب شهود شده در حالی که وجه آن معلوم نیست چرا تکذیب شهود، اثری بر نفی حکم مترتب بر مشهود علیه ندارد، بلکه شهادت شهود موثر است و حکمش هر چه که باشد، باید اجرا شود (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۷۱۱). البته احتمال دارد قتل بر فرض تکذیب شهود بنا بر عدم توبه با وجود ثبوت ارتداد با شهادت شهود است (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۲۳) که البته اشکال این مطلب نیز واضح است، چرا که وفق روایت جابر رد حجت شرعی بدون دلیل ممکن نیست (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۱۱۳) مضاف بر اینکه فتاوی اکثر فقیهان، بدون عمل به روایت مذکور دوران امر بین قتل در مرتبه سوم و چهارم است (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۷۱۱). لذا فقیهانی چون صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۶۲۲) بر این استناد اشکال کرده و می نگارد: «کسی را نیافتیم که به این روایت عمل کرده باشد، لذا این روایت طرح شده یا حمل بر سبق رجوع منه می شود، مضاف بر اینکه مرحوم خوبی نه تنها روایت را به لحاظ سندی ضعیف می داند، بلکه مدلول آن را نیز مخالف حکم قطعی فقیهان می داند (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۳۳). در در المنضود (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۹۳) نیز آمده است: اگر چه روایت صریح در عدم قبول توبه در صورت بازگشت است، اما مقتضای آن، عدم قبول توبه در مرحله دوم است که کسی از فقیهان بر چنین نظری نیست، مضاف بر اینکار ظاهر روایت، دلالت دارد بر اینکه حکم مربوط به مرتد فطری است.

دیدگاه دوم: قتل در مرتبه سوم (هرچند احوط تأخیر تا مرتبه چهارم است).

شهیدثانی (شهیدثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۳۱)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۵) کاشف الغطا (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۲۲) بر این قول هستند. شیخ طوسی در خلاف این قول را به اسحاق بن راهویه نسبت داده و سپس گفته: «و هو قوی» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۵)، همچنین از ظاهر مبسوط بر می آید که این قول را رأی اصحاب بر شمرده است و می نگارد: «روی أصحابنا أنه يقتل في الثالثة أيضاً» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۷۴)

مستندات دیدگاه و نقد آن‌ها:

۱- آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْطِرْ لَهُمْ» (نساء/۱۳۷) با این توضیح که این آیه از قرآن دلالت دارد بر عدم قبول توبه مرتد ملی در صورتی که بعد از توبه، ارتداد خود را تکرار کند (یزدی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۶۸). لذا آیه گواه این است که خداوند مرتد را در بعد از مرتبه سوم، نمی بخشد (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۳۰؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۵) البته در بعضی منابع به آیه برای قتل در مرتبه چهارم استناد شده است (اردبیلی، ج ۴، ص ۲۶۵). نقد: مقدمتاً گفتنی است، ارتدادی که در قرآن مطرح شده است، با ارتداد مطرح در روایات، متفاوت است، آیات شریف قرآن در بحث ارتداد، ناظر بر ارتداد در زمان پیامبر (ص) است که معمولاً با انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی، قومی و قبیله‌ای صورت می گرفت. توضیح پیش تر اینکه در زمان پیامبر (ص)، برخی با هدف اینکه از زیر بار پرداخت زکات، شانه خالی نمایند از اسلام باز می گشتند، یا جرمی مرتکب می شدند و برای فرار از مجازات آن، مرتد می شدند یا رئیس قوم یا قبیله به انگیزه‌های خاص سیاسی اقتصادی از اسلام خارج می شد و به تبع او کل افراد قبیله، اسلام را کنار می گذاشتند یا مرتدین، منافقان و یهودیان بودند که به انگیزه تضعیف اسلام، مسلمان می شدند، پس از اسلام خارج می شدند تا دین را تضعیف کنند، لذا ارتداد در زمان پیامبر (ص)، مواردی این چنینی بوده است لذا به طور کلی می توان گفت، منظور آیات، کسانی هستند که با تشکیل حزب و گروه، روزی مسلمان شوند، فردا کافر گردند، دوباره مسلمان شوند، بار دیگر کفر بورزند، چنین رفتاری ارتداد سیاسی است نه ارتداد فکری و عقیدتی، لذا در هیچ یک از آیات مربوط به ارتداد، احکام ارتداد بیان نشده و فقط صحبت از عذاب آخرت است^۱ و ناظر بر حکم دنیوی ارتداد نیست. اما روایات، حاوی ارتداد موجود در زمان ائمه (علیهم السلام است) که مربوط به ارتداد فکری است، لذا احکام آن را نیز باید در روایات، جستجو کرد. اما در نقد استناد به آیه، برخی فقیهان معتقدند مخاطب آیه شریفه، کسی است که به کفرش بیفزاید نه کسی که ایمان بیاورد و اظهار توبه و خشوع کند چرا که هر زمان که شخص اسلام بیاورد واجب است که از او قبول کرد و برای این قول، به آیه^۲ و روایت^۳ استناد می کنند. همچنین گفته شده، خداوند مطابق این آیه شریفه، افرادی را که ارتداد خود را تکرار می کنند، تهدید خداوند به کسانی که ارتداد خود را تکرار می کنند به اینکه آنان را نخواهد بخشید بدنی علت است که چنین فردی، طبیعتاً ثبات قدم بر ایمان واقعی و جدی ندارد هرچند که اگر ایمان جدی بیاورد بخشیده می شوند چرا که توبه کردن یعنی ایمان واقعی آوردن و این چیزی نیست که خداوند مهربان آن را در هیچ حالی قبول نکند. پس اگر در این آیه شریفه حکم کرده به اینکه از رحمت و مغفرت خدا محرومند، حکمی است که بر حسب جریان طبع و عادت و به ملاحظه آن صادر فرموده، نه اینکه خواسته باشد بفرماید: از میان این گونه افراد حتی یک نفر هم مستثناء نیست. به طور کلی گفتنی است؛ استدلال به آیه برای حکم به قتل مرتد در صورت تکرار ارتداد تام نیست چرا که با این مضمون در دو موضع دیگر نیز در قرآن آمده است:

۱- «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» (آل عمران/۹۰).

۲- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْطِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (نساء/۱۳۷).

آیه اول که صریح در عدم قبول توبه است، ظاهراً عدم قبول توبه، به خاطر این است که توبه بر وجه اخلاص، واقع نشده است و قرینه این مطلب این است که خداوند در ادامه می فرماید: «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ». چرا که اگر توبه واقعی محقق شده بود جز هدایت شوندگان بودند. ممکن است مراد توبه آنان هنگام فرا رسیدن مرگ است و شاهد سخن خداوند در سوره توبه است که می فرماید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ: إِنِّي تبت الآن و الذين يموتون و هم كفار...». یعنی توبه در طول حیات نه در آخر عمر و هنگام فرا رسیدن مرگ همچنین ممکن است عدم قبول توبه آنان در آخرت و روز قیامت باشد، که به صورت کافر فوت شده باشند و در روز قیامت برای توبه تلاش کنند و آنچه موید این مطلب است اینکه خداوند از عبارت «لا تقبل

۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: ورعی، سید جواد، *ارتداد نگاه‌های دیواره*، حکومت اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۷۸.

۲. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء/۹۴).

۳. روی آن أسامة بن زيد رضی الله عنه حمل علی رجل من المشركين فقال: لا إله إلا الله، فقتله فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: أقتلت رجلاً قال لا إله إلا الله؟ من لك بلا إله إلا الله يوم القيامة؟ فقال: إنما قالها تَعَوُّذًا، فقال: هلأ شققت عن قلبه؟ فقال: لو فعلت ذلك ما كان يتبين لي. فقال صلى الله عليه و آله و سلم: فإنما يعتر عن قلبه لسانه (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۶۴).

توبتهم به لن تقبل توبتهم» عدول فرموده است که نص در نفي مستقبل است لذا اشاره به این دارد که توبه مستقبل و متأخر از حیات عادى مورد قبول نیست. لذا این سه وجه در توجیه آیه وجود دارد چرا که اجماع فقیهان بر قبول توبه بر فرض حصول شرایط آن است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۲۸؛ بلاغی نجفی، ۱۴۲۰، ص ۳۰۹). سخن پایانی اینکه: «در قرآن کریم بر نپذیرفتن توبه کسانی که دچار تکرار ارتداد شده‌اند، تأکید شده اما از این مطلب نمی‌توان کشتن چنین فردی را نتیجه گرفت چرا که شاید مراد از نپذیرفتن توبه، نپذیرفتن در واقع باشد اما در ظاهر توبه او پذیرفته شود؛ برخلاف مرتد فطری که فقیهان عقیده دارند که در ظاهر توبه او پذیرفته نمی‌شود و إلا در واقع، امر به دست خداوند است» (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳).

۲- روایت جمیل بن دراج که در آن آمده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) فِي رَجُلٍ رَجَعَ عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ يُسْتَنْبَأُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ قَبْلَ لَجْمِيلٍ فَمَا نَقُولُ إِنْ تَابَ ثُمَّ رَجَعَ قَالَ لَمْ أَسْمَعْ فِي هَذَا شَيْئاً وَ لَكِنَّهُ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الزَّانِي الَّذِي يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُقْتَلُ بَعْدَ ذَلِكَ: " وَ قَالَ رَوَى أَصْحَابُنَا: " أَنَّ الزَّانِي يُقْتَلُ فِي الْمَرَّةِ الثَّلَاثَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۵۶) به مانند نقل کلینی، این روایت در تهذیب الأحکام (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص ۱۳۷) و الاستبصار (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۵۳) نیز آمده با این تفاوت که در آن، جمله «و قال: روى أصحابنا أن الزاني يقتل في المرة الثالثة»، نیامده است. نقد: اولاً اینکه روایت، نه تنها به لحاظ سندی به خاطر وجود علی بن حدید (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۷۱۰) ضعیف است، از نظر دلالتی نیز، به نظر می‌رسد روایت مذکور، کمکی در صدور فتوا به فقیه نکند چرا که روایت مصطلح نیست که به حال فقیه سودمند باشد، توضیح بیشتر اینکه جمیل در آن به صراحت اعلام می‌کند که روایتی در این مورد وجود ندارد و آنچه بیان داشته، رأی و نظر اوست لذا نمی‌توان در صدور حکم به آن تمسک جست چون فتوای مجتهد برای مجتهد دیگر حجت نمی‌باشد. مضاف بر اینکه مجلسی در این باره می‌گوید، ظاهر عمل جمیل، استناد به قیاس است و این بعید است مگر اینکه گفته شود این قبیل قیاس‌ها قیاس به طریق اولویت است (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۲۷۳)، مدلول روایت دلالت دارد بر قتل زانی در مرتبه سوم، در حالی که روایات معتبری وجود دارد که قتل زناکار را در مرتبه چهارم جایز می‌داند^۴ (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰).

۳- روایت یونس بن عبدالرحمن که در آن آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي (ع) قَالَ: أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّلَاثَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۹۱).

برخی از فقیهان وفق این روایت معتقدند، به مقتضای عموم صحیحه یونس بن عبدالرحمن قول اصح این است که در مرتبه سوم کشته شود و این به خاطر این است که ارتداد از بزرگترین مصادیق کبائر است (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۲۶۳). لذا این گروه از فقیهان، اشکال کردن به روایت، بدین صورت که در روایت تصریح شده به اینکه قتل بر کسی ثابت است که دو مرتبه حد خورده باشد، و در بحث مورد نظر حدی بر مرتد اقامه نشده بلکه توبه داده شده و او نیز توبه نموده است، اینطور پاسخ داده‌اند که مراد از اقامه حد، اجرای حکم خداوند در حق اوست و این اعم از حد و توبه است (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۲۶۳). نقد: در مورد استناد به روایت یونس بن عبد الرحمن، این اشکال وارد است که مجرد توبه کردن، قائم مقام حد نیست تا توهم شود که دو بار محقق شده است. همچنین مجالی برای طرح ادعای اولویت با این بیان که مقتضی سایر کبائر بر قتل در مرتبه سوم، موجب ثبوت این حکم در ارتداد به طریق اولی است، چرا که مفروض در مقام، عدم مسبوقیت به حد است چرا که درخواست توبه حد محسوب نمی‌شود در حالی که اقتضای حکم به قتل، مسبوق بودن به حد است نه مطلق ارتکاب در مرتبه سوم، در حالی که در مقام مورد بحث، چنین چیزی محقق نیست به همین خاطر، موجب ثبوت قتل در بحث ارتداد نمی‌شود لذا انصاف این است که صحیحه دلالتی بر حکم قتل در بحث ارتداد ندارد. مضاف بر اینکه «روایت حاوی امر عظیمی یعنی کشتن مرتکب، در مرتبه سوم است و با توجه به اینکه روایات و ادله دیگری هم وجود ندارد که همسو با آن و دست کم موید بر آن باشند، در نتیجه با یک خبر صحیح^۵ نمی‌توان حکم به کشتن کسی داد، همچنین به نظر می‌رسد، این روایت در میان اصحاب معصومان (ع) ناشناخته بوده و شاید آن روایت جمیل است، ایشان با اینکه روایات زیادی از ائمه (علیهم السلام) نقل نموده و با ایشان رفت و آمد داشته است اما وقتی سوال از حکم تکرار ارتداد می‌شود، پاسخ می‌دهد که من در این زمینه چیزی نشنیده‌ام، یدبھی است اگر چنین عمومی از ائمه (علیهم السلام) نقل شده بود، و در میان اصحاب رواج داشت، جمیل بن دراج نیز از آن اطلاع داشت و نمی‌گفت حکم آن با مقایسه به باب زنا به دست می‌آید» (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۹) اما اینکه برخی از فقیهان، حد را به معنای اعم از حد مصطلح و تعزیر گرفته و سپس می‌افزایند، مرتد ملی در مرتبه اول و دوم بر ارتدادش تعزیر می‌شود و اگر در مرتبه سوم مرتد شد، مصداق شخص می‌شود که دو مرتبه حد بر او اقامه شده است لذا کشته می‌شود و بدین ترتیب مشمول روایات قرار می‌گیرد و اشکال پیشی گفته بر آن وارد نیست

^۴ . برای نمونه روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) که در آن آمده: «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الزَّانِي إِذَا زَنَى يُجْلَدُ^۴ ثَلَاثًا وَ يُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ يَعْنِي^۴ جُلِدَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۱۹)

^۵ . بر فرض اینکه از اشکالات سندی روایت چشم پوشی شود، چرا که فقیهانی چون محقق اردبیلی، تمام روایان را مشترک بین ثقه و غیر ثقه می‌داند و معتقد است که مشخص نیست کدام یک از آنان در سلسله سند وجود داشته باشند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۸۹)

این اشکال بدین صورت قابل پاسخ گویی است که مرتد ملی تعزیر نمی‌شود بلکه یا توبه نمی‌کند تا اینکه سه روز مهلت او تمام شود و اذا حکم قتل او صادر می‌شود و یا اینکه توبه می‌کند و به اسلام باز می‌گردد ولی در هر حالت تعزیر نمی‌شود. لذا اشکال سابق همچنان پا برجاست گلیپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۹۵). لذا بر حکم به قتل در مرتبه سوم دلیلی نه به صورت عموم و نه به صورت خصوص وجود ندارد (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۷۱۱).

۳- استناد به تنقیح مناط برای ثبوت حکم قتل: توضیح مطلب اینکه: یکی از فقیهان معاصر برای وجوب قتل به دلیل دیگری استناد نموده است و آن اینکه حکم قتل این مرتد از باب تنقیح مناط و اولویت است، همان‌طور که از ظاهر کلام جمیل بر می‌آید که حکم به قتل را از این جهت لازم می‌داند. چرا که ایشان بعد از تصریح به عدم وجود روایت در موضوع مورد بحث، بیان می‌دارد که این مورد نزد من به منزله زانی است که دوبار حد بر او جاری شده سپس کشته می‌شود. و این مطلب برای بحث مذکور نیز مفید است چرا که خصوصیتی در باب زنا وجود ندارد و بلکه مناط موجود در باب زنا در بحث مذکور نیز وجود دارد چرا که در روایت محمد بن سنان از امام رضا (ع) علت قتل در مرتبه سوم بعد از اینکه دو مرتبه حد بر زانی و زانیه اقامه شد، این چنین بیان شده است: «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الرَّضَاءِ (ع) فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ عَلَّةَ الْقَتْلِ بَعْدَ إِقَامَةِ الْحَدِّ فِي الثَّلَاثَةِ عَلَى الرَّائِيَةِ وَالرَّائِيَةِ لِاسْتِخْفَافِهِمَا وَ قِلَّةِ مَبَالِغِهِمَا بِالضَّرْبِ حَتَّى كَانَتْ مُطْلَقًا لَهُمَا ذَلِكَ الشَّيْءُ وَ عَلَّةُ أُخْرَى أَنْ الْمُسْتَحْفِيفَ بِاللَّهِ وَ بِالْحَدِّ كَافِرٌ فَوَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ لِذَخُولِهِ فِي الْكُفْرِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۰) همان‌طور که مشخص است در این روایت علت حکم به قتل در صورت تکرار جرم زنا را ۱- خفیف شمردن گناه توسط زانی و زانیه ۲- بی باکی آنان نسبت به تازیانه تا جایی که گویی با تکرار این جرم، گمان به حلیت آن دارند ۳- کسی که خداوند و حد را سبک بشمارد، کافر است و قتل او واجب چرا که به کفر وارد شده است. که این علت در بحث مرتد به شکل قوی‌تری وجود دارد. لذا به شخص مرتد عرفاً گفته می‌شود آیا مسخره و استهزا می‌کنی؟ یکبار تسلیم می‌شوی و بار دیگر مرتد می‌شوی؟ لذا عمل چنین شخصی قوی‌ترین صورت خفیف شمردن حکم خداوند و از بزرگترین مصادیق آن است، لذا کشته می‌شود (گلیپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۹۴). نقد: اولاً روایت به لحاظ سندی ضعیف است (حائری، بی‌تا، ج ۲، ۴۶۸؛ اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۴۹۶)، به لحاظ دلالت نیز، در کتاب عیون أخبار به جای عبارت «لاستخفافهما» عبارت استحقاقهما آمده (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۷) است، در ثانی اینکه مسلمان به خاطر ارتکاب عمل حرام، کافر قلمداد شود، با مبانی اسلام، هم‌خوانی ندارد، مضاف بر اینکه ظاهر روایت، حاکی از این است که علت قتل کسی که به گناه عادت کرده است، (بر فرض صحیح بودن نسخه شیخ حر عاملی) نوعی کفر و استخفاف است اما به نظر می‌رسد این مطلب، از باب حکمت است نه علت‌های مصطلح، چرا که اگر علت واقعی باشند و شخص عملاً قصد استخفاف، هتک حرمت و شکستن حکم الهی را داشته باشد، نه صرف ارتکاب موضوع، باید که در همان مرحله اول اعدام شود، چرا که این علت در مرتبه اول نیز وجود دارد لذا معلوم می‌شود که حکمت است و اگر این چنین باشد، قابل تعدی به سایر موارد نیست، مضاف بر اینکه کفر و استخفاف بر کسی که که نادان است و ظرفیت اصلاح دارد صدق نمی‌کند چرا که در همین کتاب عیون أخبار از قول پیامبر (ص) آمده، که: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبُغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْنَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۴). مخصوصاً اگر ماهیت توبه را صرف ندامت بدانیم و تصمیم بر عدم رجوع به گناه را از مقومات آن محسوب نشود (نک: نوربها، ۱۳۹۳، ص ۱۴). ثالثاً عبارت «فی الثلثة» در روایت مذکور اجمال دارد که اگر به عبارت «القتل» برگردد که «علت قتل در مرتبه سوم را می‌رساند»، در حالی که سابقاً بیان شد کلام فقیهان و روایات بر قتل زانی در مرتبه چهارم دلالت دارند، اما اگر به حد برگردد، معنا این می‌شود «علت قتل پس از اقامه حد در مرتبه سوم» که این روایت دیگر صحیح عمل به روایت صحیح یونس که قتل اصحاب کبائر را موقوف به مرتبه سوم نموده است، نخواهد بود. رابعاً اشکال پیش گفته به روایت مذکور نیز وارد است زیرا روایت اشاره دارد بر اینکه علت قتل پس از اقامه حد ... که در بحث مورد نظر حدی بر مرتد جاری نشده، لذا موضوع روایت مذکور حد است یعنی کسی که با اجرای حد، باز مرتکب جرایم حدی شده، خداوند را استخفاف کرده است در حالی که در تکرار ارتداد حدی بر مرتد جاری نشده، که اگر جاری می‌شد، شاید دوباره به ارتداد باز نمی‌گشت. لذا به صورت کلی می‌توان گفت، موضوع روایت مذکور، در تکرار ارتداد محقق نشده و در نتیجه روایت مذکور قابلیت استناد ندارد (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳).

دیدگاه سوم: قتل در مرتبه چهارم

قول مشهور فقیهان این است که در مرتبه چهارم کشته می‌شود (صمیری، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۵۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۹۰) این قول را شیخ طوسی در خلاف این طور بیان داشته است: «المردة الذی یستتاب إذا رجع إلى الإسلام ثم کفر ثم رجع ثم کفر، قتل فی الرابعة و لا یستتاب» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۵). همان‌طور که مشخص است نوعی تردید و اضطراب در کلام شیخ طوسی وجود دارد چرا که یکبار قتل در مرحله سوم را قوی می‌داند و در جای دیگر قول به قتل در مرتبه چهارم را بر می‌گزیند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۵).

مستندات این دیدگاه و نقد آن‌ها:

۱- احتیاط: با این بیان که، قول به قتل بر ارتداد در مرتبه چهارم اگر چه قوی هم نباشد حداقل این است که مطابق احتیاط است (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص

۷۱۱؛ امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۵).

۲- اجماع فقیهان بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره، در صورت تکرار، در مرتبه چهارم کشته می‌شوند و این عمومیت دارد و شامل ارتداد نیز می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۵). نقد: در بحث احتیاط که مشهور فقیهان، برای حکم به قتل مرتد در مرتبه چهارم، آن را مستمسک خود قرار داده‌اند، لازم است بیان شود، بر خلاف قول این دست از فقیهان، قاعده احتیاط در دماء، مقتضی این است که در جایی که جان انسانی در میان است، در مورد او احتیاط تام و نهایت دقت صورت گیرد چرا که وفق آیات^۶ و روایات^۷، اصل بر حرمت خون انسان‌هاست و تا به طور قطع احراز نشود، کشتن کسی به حق است، نمی‌توان او را کشت و در مواردی که شک و شبهه‌ای به وجود آمد، جایگزین یقین و اطمینان به عدم مرگ شود، چرا که وفق دیدگاه برخی از فقیهان، «الشبهة تقوم مقام الحقیقه فیما یبنی علی الاحتیاط، فحرمت دماؤهم للشبهة» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۶۶). در بحث مورد نظر نیز تشتت آراء زیادی میان فقیهان وجود دارد و کمتر کسی از ایشان به طور قاطع به صدور فتوا پرداخته است، لذا با توجه به اینکه مستند صحیحی که بر قول مذکور دلالت کند، وجود ندارد مناسب است که بنا بر اصل احترام جان انسان‌ها تا زمانی که دلیل قاطعی بر قتل نباشد، از صدور چنین حکمی، چشم پوشی شود. در مورد دلیل دوم که گفته شده اجماع وجود دارد بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره، در صورت تکرار، در مرتبه چهارم کشته می‌شوند، بر فرض صحیح بودن، شامل بحث حاضر نمی‌شود چرا که حدی بر مرتد ملی قبل از مرتبه سوم، اقامه نشده و حد او بعد از توبه دادن و امتناع او قتل است و مفروض این است که او در مرتبه اول و دوم و سوم، توبه نموده است (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۴۳۱) در ثانی با این همه تشتت آرائی که میان فقیهان وجود دارد و در ابتدای بحث نیز مطرح شده که فقیهان در این زمینه، دست کم چهار قول هستند، نه تنها چنین اجماعی ثابت نیست، بلکه عدم اجماع ثابت است چرا که برخی از فقیهان معتقدند که مرتکب گناه کبیره در مرتبه سوم کشته می‌شود و شیخ طوسی آن را به فقهای امامیه نسبت داده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۷۴) و با وجود اختلاف بین فقیهان، اجماع تحقق پیدا نمی‌کند (فیاض، بی تا، ج ۳، ص ۳۱۳) لذا برخی از فقیهان گفته‌اند این اجماع نیز، مانند سایر اجماعاتی که در خلاف آمده است، اعتماد بر آن ممکن نیست (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۴۳۱) لذا از کلام تمامی فقیهان نوعی تردید به چشم می‌خورد بر همین مبناست که گروهی به نقل اقوال بسنده نموده بدون اینکه نظری را بر دیگر نظریات ترجیح دهند، در آخر گفتنی است کسی جز شیخ طوسی در این زمینه صحبت از وجود اجماع نکرده است.

۴- گروه چهارم از فقیهان در مسئله، توقف کرده و به ذکر اقوال بسنده نموده‌اند

(نک: محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۷۲؛ علامه حلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۵؛ اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۲۵۹؛ امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۵).

دیدگاه مختار

پژوهش حاضر با توجه به نبودن دلیل کافی برای حکم به اعدام به خاطر تکرار ارتکاب جرم ارتداد توسط مرتد ملی و اینکه در سطح فتاوی فقیهان، اختلاف آراء زیادی به چشم می‌خورد، قول به عدم قتل را برگزیده است. چرا که بر قول به قتل، دلیلی جز اجماع وجود نداشت که آن هم مفید واقع نشد و دلایلی هم که بر قتل دلالت داشتند شامل بحث مرتد نمی‌شدند چرا که اختصاص به موردی داشتند که دو بار بر جانی، حد اقامه شده باشد، و الا دلیلی که مخصوص بحث مرتد باشد، وجود ندارد (گلیایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۹۲). مضاف بر اینکه از نظر ادله نقلی تنها یک یا دو روایت وجود داشت که علاوه بر مشکلات سندی به لحاظ دلالتی نیز، صریح در مطلب نبوند نتیجه اینکه أظهر عدم قتل است نه در مرتبه سوم و نه در مرتبه چهارم (فیاض، بی تا، ج ۳، ص ۳۱۳؛ قمی، بی تا، ج ۳، ص ۲۹۶).

تبیین قول مختار:

مقدمتاً لازم است بیان شود که «در قرآن کریم در مورد جان انسان‌ها، اصول متعددی وجود دارد یکی از این اصول، «احترام به جان انسان‌هاست» به گونه‌ای که کشتن یک انسان (در غیر مورد قتل و فساد) با قتل همه انسان‌ها، برابر شمرده شده است^۸، عدم جواز به کارگیری اکراه در حوزه ایمان و عقیده، دومین اصل مورد تأکید قرآن است^۹ و سومین مورد اینکه قرآن کریم ایمان و عقیده افراد را خارج از حوزه اختیار دخالت رسول خدا (ص) قرار می-

^۶ . برای نمونه: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (مائده/۳۲)

^۷ . عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَرُو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) (أَوَّلُ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الدَّمَاءُ فَيُوقَفُ ابْنُ آدَمَ فَيُفْصَلُ بَيْنَهُمَا ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الدَّمَاءِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ النَّاسُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَ الْمَقْتُولُ بِقَاتِلِهِ فَيَتَشَحَّبُ فِي دَمِهِ وَجْهَهُ فَيَقُولُ هَذَا قَتَلْتَنِي فَيَقُولُ أَنْتَ قَتَلْتَهُ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْتُمَ اللَّهُ حَدِيثًا (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۷۱)

^۸ . سوره مائده/۳۲.

^۹ . بقره/۲۵۶؛ یونس/۹۹.

دهد و می فرماید: تو وکیل ایمان مردم و مسلط بر آن‌ها نیستی^{۱۰}. لذا با حفظ هر یک از اصول سه گانه قرآنی، و ملاحظه زمان و مکان و عصر صدور احکام ارتداد و با عنایت به مصالح عصر حاضر، به نظر می رسد، احکام ارتداد، حکم حکومتی بوده و جنبه تعزیری دارد و تعزیر کیفر متغیری است که با عنایت به شرایط خاص جرم، از سوی حاکم اسلامی مشخص می‌شود» (ولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴-۱۴۷). نکته دوم اینکه اجرای مجازات در حقوق اسلامی، باید که از طریق مراحل خاص و با آیین دادرسی ویژه‌ای، به دست حکومت اسلامی، صورت گیرد و آن گاه که جرم مربوط به حق الله باشد، این اصول و آیین دادرسی به نهایت دقت و سخت‌گیری به نفع متهم منجر می‌شود (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۱)، ارتداد نیز از جرایم عمومی و مربوط به حق الله است و در جرایم حق الهی بنای شارع مقدس، بر «تخفیف» و «احتیاط» است. این مطلب نیز بر کسی پوشیده نیست که شدت مجازات برای تکرار جرم، امری عقلایی است اما صیانت نفس از اتلاف و لزوم پرهیز از حکم به جواز اعدام با استناد به حجت و دلیل غیر استوار، مقدم بر آن است. چرا که تکرار جرم به خودی خود مستلزم اعدام نیست، بلکه تکرار جرم، اصولاً مستلزم افزودن کیفری برای بازدارندگی یا تأمین مصالح دیگر مورد انتظار از کیفر است لذا عبور از این داوری عقلایی نیز نیازمند دلیل است ضمن اینکه جان آدمی هدیه الهی است و تعریض به این موهبت خدادادی آسان نیست (نوربها، ۱۳۹۳، ص ۱۲). مضاف بر اینکه اگر حکم به قتل را مستند کنیم به اینکه شخص خاطی روحیه گستاخانه دارد، این وجوه اعتباری و استحسانی، به تنهایی برای حکم به اعدام، کافی نیست چرا که اگر ارتداد را تکرار کرد اما روحیه طغیان و سرکشی نداشت کسی از فقیهان در این فرض حکم به عدم قتل نموده است مضاف بر اینکه اگر این وجوه پذیرفته شود، باید اعدام برای تکرار دست کم برخی محرمات شرعی جز حدود را نیز تجویز کنیم (همان، ص ۱۳). لذا نظر به اینکه اصل عصمت جان آدمی و قاعده احترام جان انسان، مسأله‌ای است که به صورت واضح در سیره معصومان نیز به چشم می‌خورد و وقایعی از جمله ماجرای ماعز که به صراحت بر صدور حکم بر مبنای اصل احتیاط در دماء دلالت دارد، سلب حیاط خلاف اصل و نیازمند دلیل قاطع است که چنین دلیلی در بحث مورد نظر یافت نشد. نکته بعد اینکه روایات زیادی وجود دارد که در آن، پیامبر گرامی اسلام (ص) خطا در عفو را بر خطا در سزادهی ترجیح می‌دهند (شهیدثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۳۹۱)^{۱۱} و مراجعه به کلام فقیهان نیز گویای این است که علی رغم اهتمامی که شارع به اجرای سریع حدود داشته، اما بنایش بر تخفیف است (مسجد سراپی، ۱۳۹۷، ص ۱۲) و شاهد آن اینکه در اثبات بعضی جرایم، نهایت سخت‌گیری را به خرج داده است، نهاد توبه را بنا نهاده تا در برخی موارد باعث سقوط حد شود، به تأخیر انداختن اجرای حدود در بعضی موارد مثل بارداری زن و گرمی و سری هوا و موارد، برداشتن حد سرقه در سال قحطی و سایر موارد این چنینی که شمارش در کتب فقهی کم نیست؛ لذا در صدور احکامی که مخصوص به اعدام منتهی می‌شود باید به این اراده الهی توجه لازم شو. در نهایت گفتنی است مطابق اصل کمینه‌گرایی در مجازات که زیربنای اصول دیگری «چون احتیاط در دماء»، «تخفیف مطلوب در حدود»، «اصل تقدم خطا در عفو بر خطا در سزادهی» است، جرم انگاری آخرین سلاح است و تنها در فرض ناکارآمدی دیگر اقدامات و ضمانت اجراها باید به سراغ آن رفت، با این توضیح که جرم انگاری مخصوصاً صدور احکامی چون اعدام، اکسیر اعظم و داروی همه دردهای اجتماعی نیست (نوربها، ۱۳۹۳، ص ۲). این اصل که در پی مرزبندی قلمرو مجازات در حوزه حقوق و آزادی شهروندی است با مبنای شرعی و حقوقی و هدف از مجازات‌ها نیز سازگار است چرا که اگر هدف از مجازات، از یک سو بازدارندگی عموم و تأمین سلامت جامعه باشد و از سوی دیگر بازدارندگی فردی و اصلاح مجرم، چه بسا به شیوه‌های دیگر نیز به دست آید در حالی که حجم وسیع قوانین کیفری، بیانگر این مسأله است که جرم انگاری در بیش‌تر موارد، به عنوان راه حل موضوع مورد نظر قانون‌گذار بوده است (مسجدسراپی، ۱۳۹۷، ص ۲) که در بردارنده زیان‌هایی از جمله امکان وقوع و تشدید اشتباه، بالابردن خطر تجاوز به آزادی ملی افراد جامعه و... می‌شود (همان). لذا پیشنهاد می‌شود در بحث مجازات مجرمی که مکرراً دچار ارتداد شده است، نظر به اینکه در صورت برابری یا تعارض ادله، حکمی که به نفع متهم است، ترجیح دارد (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴)، فرآیندی مرحله‌ای و تدریجی برای تشدید مجازات او در نظر گرفته شود تا با هدف و فلسفه مجازات‌ها نیز سازگارتر باشد.

نتیجه گیری

وفق آنچه در پژوهش پیش رو بیان شد، در باب مجازات مرتدی که ارتداد خود را تکرار نموده است، چهار دیدگاه میان فقیهان وجود دارد. قول مشهور فقیهان امامیه قتل در مرتبه چهارم است که ادله‌ای کافی بر این قول بیان نشده و اجماع ادعایی نیز در بحث مورد نظر غیر محقق است. ادله سایر دیدگاه‌ها نیز همانطور که گذشت، قوی و مثبت رأی و نظر قائلین آن نیست، لذا با توجه به اینکه اثبات حکم شرعی نیازمند دلیل محکم و غیرقابل خدشه است، در پژوهش حاضر قول به عدم قتل را که موافق با «اصل احتیاط در دماء»، «اصل تخفیف در مجازات»، «اصل تقدم خطا در عفو بر خطا در

^{۱۰} . انعام/ ۱۰۷؛ غایشه/ ۲۲.

^{۱۱} . «دفعوا الحدود ما وجدتم لها مدفعا» (ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۰). و فی حدیث آخر: «ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان کان له مخرج فخلوا سبيله، فان الإمام أن یخطی فی العفو خیر من أن یخطی فی العقوبة» (ترمذی، ج ۴، ص ۲۵)

سزاده‌ی» و در نهایت اصل «کمینه گرای» در مجازات است، به عنوان قول مختار برگزیده شده و در نهایت پیشنهاد می‌شود در بحث مجازات مجرمی که مکرراً دچار ارتداد شده است، فرآیندی مرحله‌ای و تدریجی برای تشدید مجازات او در نظر گرفته شود تا با هدف و فلسفه مجازات‌ها نیز سازگارتر باشد.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۷.
- اردبیلی، سید عبد الکریم، فقه الحدود و التعزیرات، قم، مؤسسه النشر لجامعه المفید رحمه الله، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
- تبریزی، جواد بن علی، أسس الحدود و التعزیرات، قم، دفتر مؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۷.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شهروندی سید محمود هاشمی، موسوعه الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۳.
- حائری طباطبایی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- حلبی، ابو الصلاح، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ ه ق
- خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی تا.
- خویی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا، بی تا.
- روحانی، سید صادق، منهاج الصالحین، بی جا، بی تا.
- زمخشری، ابو القاسم محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- صیمری، مفلح بن حسن، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار الهمادی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، چاپ اول، ۱۴۱۰.
- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، بی تا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- کابلی، محمد اسحاق فیاض، منهاج الصالحین، بی جا، بی تا.
- کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا.
- کیدری، محمد بن حسین، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶.
- مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸.
- نجفی، کاشف الغطاء، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- مسجدسرای، حمید، خالد نبی نیا، احمد باقری، سید محمد صدری، اصل صرفه جویی کیفری، مبنای تفسیر احکام جزایی اسلام، فصلنامه پژوهش فقه و حقوق اسلامی، شماره ۵۱، ۱۳۹۷.
- نوربها، رحیم، بازخوانی مستندات فقهی حکم اعدام برای تکرار جرایم حدی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، شماره پنجم، ۱۳۹۲.
- ولایی، عیسی، ارتداد در اسلام، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
- هاشمی، حسین، ارتداد و آزادی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
- یزدی، محمد، فقه القرآن، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۴۱۵.